

علف

همراه با کوچ بختیاری



مریان سی کوپر

ترجمه و پژوهش از شاهرخ باور

علف

«همراه با کوچ بختیاری»

(سفرنامه سه آمریکائی که در سال ۱۹۲۴ به ایران آمدند و پابه پای طایفه بابااحمدی، از ایل بختیاری، به آب زدند و از رود کارون گذشتند و از زردکوه بالا رفتند و به چهارمحال رسیدند - این مبارزه انسان است با طبیعت برای ادامه حیات.)

نویسنده: مریان سی کوپر

مقدمه: ویلیام بیب

ترجمه: شاهرخ باور (شیرازی)



سرنشانه	کوپر، مریان سی، ۱۸۹۳ - ۱۹۷۳ م.
عنوان و نام پدیدآور	Cooper, Merian C علف: سفرنامه سه آمریکایی که در سال ۱۹۲۴ به ایران آمدند و پایه‌های طایفه باباحمدی، از ایل بختیاری، به آب زدند... / نویسنده مریان سی. کوپر؛ مقدمه ویلیام بیب؛ [عکاس ارنتست ب. شودساک؛ ترجمه شاهرخ باور (شیرازی). تهران: نامک، ۱۳۹۶.
مشخصات نشر	۲۱۶ ص.: مصور.
مشخصات ظاهری	۶ - ۱۲ - ۶۸۹۵ - ۹۶۴ - ۹۷۸
شابک	فیا
وضعیت فهرست‌نویسی	عنوان اصلی: Grass, 1925.
یادداشت	نمایه.
یادداشت	سفرنامه سه آمریکایی که در سال ۱۹۲۴ به ایران آمدند و پایه‌های طایفه باباحمدی، از ایل بختیاری، به آب زدند...
عنوان دیگر	بختیاری -- آداب و رسوم و زندگی اجتماعی
موضوع	Bakhtiari (Iranian people) -- Social life and customs
موضوع	Bakhtiari (Iranian people)
موضوع	Nomads -- Decampment -- Iran
موضوع	کوچ -- ایران
موضوع	چهارمحال و بختیاری -- سیر و سیاحت
موضوع	Chaharmahal va Bakhtiari (Iran: Province) -- Description and travel
شناسه افزوده	بی. بی. ویلیام، مقدمه‌نویس
شناسه افزوده	Beebe, William
شناسه افزوده	شودساک، ارنتست بی. ۱۸۹۳ - ۱۹۷۹ م، عکاس
شناسه افزوده	Schoedsak, Ernest B
شناسه افزوده	باور، شاهرخ، ۱۳۲۰ - ، مترجم
رده‌بندی کنگره	DSR ۷۲ / ب ۳ ک ۹۳ ۱۳۹۶
رده‌بندی دیویی	۹۵۵ / ۹۷۶
شماره کتابشناسی ملی	۴۹۳۵۷۶۴

نامک در زبان پهلوی (فارسی میانه) به معنای کتاب و نامه است.

تلفن: ۶۶۴۱۷۶۳۶



علف (همراه با کوچ بختیاری)

نویسنده: مریان سی کوپر

مترجم: شاهرخ باور (شیرازی)

اسکن و ترمیم تصاویر: مصطفی زکریا / طرح جلد: علی بخشی

چاپ اول (ویراست دوم): ۱۳۹۷ / شمارگان: ۸۰ جلد

لیتوگرافی: کارا / قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

ISBN: 978-964-6895-12-6

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۸۹۵-۱۲-۶

تمامی حقوق این اثر برای نشر نامک محفوظ است.
تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزئاً، به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوتی و انتشار الکترونیکی) بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع است.
بخش: پارسه ۶۶۴۷۷۴۰۵ (داخلی ۱)

فهرست مطالب

۷	 مقدمه چاپ دوم
۹	 پیش گفتار مترجم
۱۳	 مقدمه مترجم
۱۷	 علف
۱۹	 مقدمه
۲۵	 فصل یکم: در اردوی شاهزاده [ایل خان] چادر نشین
۳۰	 اردوی خان - شوشتر - ۳۰ مارس ۱۹۲۴
۴۷	 فصل دوم: سوار بر کلک شاهانه از پوست بز
۴۷	 اردوی خان - ۳۱ مارس
۵۱	 اردوی خان - ۱ آوریل
۵۸	 شوشتر - ۲ آوریل
۶۳	 فصل سوم: بازوهایش مثل بازوی گوریل بود
۶۳	 شوشتر - ۸ آوریل
۶۸	 اردوی بابااحمدی - ۹ آوریل
۸۷	 فصل چهارم: راز و رمز عشایر
۸۷	 اردوی بابااحمدی - ۱۰ آوریل
۹۶	 اردوی بابااحمدی - ۱۱ آوریل
۱۰۰	 اردوی بابااحمدی - ۱۲ آوریل

۱۰۳	فصل پنجم: آنها بایستی عبور کنند
۱۰۳	اردوی بابااحمدی - ۱۵ آوریل
۱۰۸	اردوی بابااحمدی - ۱۶ آوریل
۱۱۳	اردوی ما
۱۱۵	اولین اردوی کوچ - ۱۸ آوریل
۱۲۰	عبور از کارون
۱۳۳	فصل ششم: هم‌پای حیدر در مسیر کوهستانی
۱۳۳	هفتمین اردوی کوچ - ۱ ماه مه
۱۴۶	نهمین اردوی کوچ - ۳ ماه مه
۱۴۹	فصل هفتم: عشایر گرد هم می‌آیند
۱۴۹	یازدهمین اردوی کوچ - ۵ ماه مه
۱۵۱	سیزدهمین اردوی کوچ - ۸ ماه مه
۱۵۹	فصل هشتم: جایی که قدرت حرف آخر را می‌زند
۱۵۹	چهاردهمین اردوی کوچ - ۱۲ ماه مه
۱۶۲	پانزدهمین اردوی کوچ - ۱۳ ماه مه
۱۶۶	هیجدهمین اردوی کوچ - ۱۹ ماه مه
۱۷۳	فصل نهم: پای برهنه در برف
۱۷۳	بیست و دومین اردوی کوچ - ۲۶ ماه مه
۱۷۶	بیست و پنجمین اردوی کوچ - ۲۹ ماه مه
۱۸۷	بیست و ششمین اردوی کوچ - ۳۰ ماه مه
۱۹۱	فصل دهم: سرزمین علف
	ضمیمه:
۱۹۳	درباره طایفه بابااحمدی
۱۹۹	آلبوم تصاویر
۲۱۳	نمایه

کاری نو و همّتی والا در قامت کتابی بشکوه

«مریان سی کوپر»، «ارنست بی شودساک» و «مارگارت هریسون»، در یک کار نو در سال ۱۹۲۵م. نخستین فیلم مستند بی صدای ایران را با نام گرس (علف) ساختند. این مستند ارزنده فرهنگی و تاریخی با رویکرد انسان شناسی و قوم شناسی، مطالعه موردی زندگی، کوچ، طبیعت و برخی عناصر دیگر را در طایفه بابا احمدی (بامدی) بختیاری این گروه در کشور بزرگ ایران به علاقه‌مندان معرفی کرد. امیرحسین ظفر ایل خان بختیاری حدود چهل سال بعد (۱۳۳۴ ه.خ.) از این مستند و سفرنامه، کتابی به نام «سفری به سرزمین دلاوران» منتشر کرد. مردمی که گروه سه نفره فیلم‌ساز آنها را از گرمسیر تا سردسیر سرزمین اجدادیشان، همراهی می‌کرد، بخشی از طایفه بابا احمدی، دورکی باب ایل هفت لنگ بختیاری بودند. رئیس این گروه سخت‌کوش عشایری، «حیدرخان»، فرزند «حاج چراغ علی» برادر «آ اسکندر» از چهره‌های مشهور مشروطه‌خواهی ایران بود. سالها بعد، در فیلم‌های مستند دیگر نظیر «قوم باد» یا «گوسفندان باید زنده بمانند» (آنتونی هوارث و دیوید کاف-۱۹۷۶م.)، تاراز (فرهاد ورهرام-۱۳۶۶خ.)، شقایق سوزان (به کارگردانی هوشنگ شفتی و فیلم‌برداری پتروس پالیان) نیز زندگی و کوچ خانوادگی بزرگ بختیاری را با همان رویکرد قوم‌نگاری و مردم‌شناسانه به تصویر کشیدند. خوش‌بختانه به کوشایی و اراده هنرمندان بختیاری و هم‌وطنان دیگر این سنت پسندیده هنوز هم ادامه دارد که پرداختن به آن از حوصله این دیباچه بیرون است با این همه به یاری فناوری‌های نوین و توسعه امکانات می‌توان ده‌ها عکس و فیلم از زندگی امروز این عشایر تولید کرد.

سالها از ساخت مستند «علف» می‌گذرد؛ اما آن زندگی خاص و عبور سخت از بلندی‌های سرسفید زردکوه، زاگرس، رودها و رودخانه‌های خروشان دیگر وجود ندارد. رمز ماندگاری و گیرایی این کار بزرگ را باید در مانایی و پایایی کارهای سترگ حوزه تألیف و نگارش جست‌وجو کرد. این کار شگرف را پژوهشگران ارجمند و تلاشگر دیگری در قامت مقالات، کتاب و پژوهش‌های دانش‌مدارانه و دانشگاهی ادامه دادند. از این میان کار نو و همّت والای استاد ارجمند

و پژوهشگر شایسته جناب آقای شاهرخ باور (شیرازی) در خور تحسین و ارج نهادن است. ترجمه سفرنگاشت مستندسازان علف کار ساده‌ای نبود. استاد باور به استاد دست‌نوشته مرحوم پدرشان انگیزه این کار را در خود تقویت کرد و کتاب «علف؛ همراه با کوچ بختیاری» را در ۱۳۹۲ به همت نشر نامک به جامعه عشایر و دوست‌داران این فرهنگ کهن پیش کش کرد. اگرچه استاد باور فروتنانه و از سر بزرگ‌منشی، ادعایی ندارد و کار خود را معمولی می‌داند؛ باید به ارزندگی این کار بسیار عالی و بایستگی‌های آن اشاره کرد. از لابه‌لای این واژه‌ها، فرهنگی چند هزارساله، کوچی تاریخی و شگفت، مردمانی دلاور و سخت‌کوش، هنری باستانی و سازمان اجتماعی بسیار دیرینه‌ها را می‌توان شناخت. این کار نو و تلاش محققانه مترجم نیکونهاد و ادیب رازمانی بهتر می‌توان دریافت که مترجم پس از سالها، فرزندان و یادگاران آن نسل تاریخی را در خوزستان، اصفهان و چهارمحال و بختیاری می‌یابد و با پوشش بختیاری در نشست‌های فرهنگی و اجتماعی آنان حضور پیدامی‌کند و برای حل دشواری‌های کتاب، معرفی چهره‌ها و عکس‌ها، توضیح و شرح نوشته‌ها و... همچنان علاقه‌مندانه و متعهدانه اهتمام دارند. کوشش هنرمندانه این استاد عزیز برای پیوند نسل گذشته و امروز مردمی که در آن مستند حضور داشتند؛ موجب تکمیل و تقویت اثر و ابتکاری شایسته برای پویایی آثار پژوهشی شده است. امیدوارم بختیاری‌های عزیز قدر این‌گونه کارهای ارزنده و مهم را بدانند و برای آشنایی فرزندان‌شان با گذشته و امروز خود، چراغی روشن فراروی آینده‌شان بردارند. ماندگاری فرهنگ، هنر، ادبیات، و آیین‌های نیکوی هر قوم و ملتی به اهتمام پژوهشگران آگاه، دانا، توانا، دل‌سوز و متعهد بستگی دارد. فرهنگ مردم (فولکلور)، دانش‌ها و معلومات عامه به یاری نشر و کتابت انتقال خواهند یافت و جناب استاد باور که خود از یک خانواده خوش‌نام، محقق و دانشگاهی هستند؛ کاری نو و والا را برای پاس‌داشت تاریخ و فرهنگ مردم بختیاری انجام داده‌اند که از هر تعریف و تمجیدی بی‌نیاز است؛ اما لازم می‌دانم به سهم خود از کوشش و عزم ایشان سپاس‌گزار باشم. برای محقق و مترجم والامقام و نیک‌سیرت اثر، استاد عزیز و توانا، آقای شاهرخ باور، کامیابی و شادمانی همراه با سلامت و بهروزی مسألت می‌کنم و آرزومندم کارهای شایسته و ترجمه‌های نیکوی بعدی وی هرچه سریعتر به جامعه دوست‌داران کتاب و دانایی عرضه شود. با دو بیت از حکیم سنایی، سخن خود را پایان می‌دهم:

راه عشق از روی عقل از بهر آن پس مشکل است

کان نه راه صورت و پای است؛ کان راه دل است

بر بساط عاشقی از روی اخلاص و یقین

چون بیازی جان و تن، مقصود آنگه حاصل است

مقدمه چاپ دوم

روز هفدهم تیر ۱۳۹۵ مصادف با عید سعید فطر همایش بزرگ طایفه بابااحمدی (بامدی) با حضور جناب آقای دکتر علی قنبری عدیوی معاونت محترم وزارت جهاد کشاورزی و جناب آقای دکتر عباس قنبری عدیوی ریاست محترم بنیاد ایران‌شناسی چهارمحال و بختیاری و معاونت دانشگاه فرهنگیان و سایر مقامات دولتی و کشوری و به دعوت حجت الاسلام حاج آقا علیرضا کریمی و آقای علی رضایی بابااحمدی پژوهشگر طوایف بختیاری و فعال اجتماعی از اینجانب در منطقه عشایری چم‌خشون (چم‌خوش آب کوه‌رنگ) پای زردکوه برگزار شد.

استقبال و حضور سروران به اتفاق افراد خانواد در شولارهای قری رنگارنگ محلی بختیاری و یلان و گردان مکلا به کلاه افتخارآفرین خسروی و ملبس به چوقا کیارسی‌بف و دبیت حاج علی اکبری بسیار گسترده بود و برنامه‌ریزی و تهیه مقدمات سبب حیرت و تحسین گردید.

بیشتر افراد طایفه بامدی از اقصی نقاط کشور، از شوشتر و دزفول و مسجدسلیمان و اندیکا و اهواز و چهارمحال و بختیاری رنج سفر بر خود هموار نموده و در این همایش باشکوه حضور یافته بودند. حیدرخان در صفحه ۱۳۵ کتاب به کوپر می‌گوید «صبر کن تا به دره شیم‌بار برسیم آن وقت تو به عظمت ایل بختیاری پی خواهی برد».

افزون بر آن یک روز قبل از همایش به اتفاق حجت الاسلام حاج آقا کریمی و آقای بهمن یاورنژاد و آقای خسرو کریمی و آقای سعید رضایی و آقای علی رضایی

از کاخ سردار اسعد و موزه آن و سنگ‌نبشته ایل خانی در چشمه پیرغار بازدید شد. خانه مشروطه که زمانی مرکز اقتدار و شکوه ایل خانی و عظمت ایل بختیاری و مرکز مبارزات ضد استبدادی بود در گذر زمان متروک و منزوی به نظر می‌رسید.

اینجانب به عنوان مترجم کتاب علف که کوچ نیاکان طایفه بامدی قریب به یکصد سال پیش را به تصویر و تحریر کشیده بود و چه بسا سبب این گردهمایی هم شد، سخنانی ایراد نمودم که مورد توجه و تشویق حاضران قرار گرفت و بر آن شدم تا تاریخچه حیات این بزرگان و نمودار خانوادگی آنها را تا به امروز تهیه و تدوین نمایم و به نوبه خود خدمتی هرچند ناچیز انجام داده باشم. امید است تکرار چنین همایشی سبب نزدیکی و آشنایی بیشتر جوانان و یلان طایفه به آداب و سنن و رسوم و بخصوص زبان آبا اجدادی خود گردد.

ارادتمند همه افراد طایفه بامدی هستم که این افتخار را به من ارزانی داشتند و مرا ملبس به کلاه خسروی و چوقا و دبیت نمودند و گفتند «تو هم از امروز یک بامدی هستی».

از آقای علی رضایی که پیشرو و مشوق اینجانب برای حضور و ایراد سخن در باب اقوام آریایی و کتاب علف بود بسیار سپاس گزارم. همچنین از آقای دکتر سیروس باور استاد دانشگاه معماری و مهندس کامران میرزاخانی سلدوزی که بنده را همراهی نمودند تشکر می‌شود. از آقای اکبر کریمی بابااحمدی از جوانان فعال و مؤسس کانال بامدی‌ها که نمودار خانوادگی خان‌ها و نوادگانشان و عکس‌های مرتبط با آنها را در کانال گذاشت و مورد استفاده قرار گرفت بسیار سپاس گزارم. زبانم برای تشکر از آقای دکتر منصور کریمی بابااحمدی فرزند حاج اسدالله خان کریمی بابااحمدی پزشک حاذق مقیم اهواز قاصر است که بدون کمک و یاری ایشان این مهم صورت تحقق به خود نمی‌گرفت.

امیدوارم فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی این طایفه غیور و اصیل نسل پس از نسل تداوم و استمرار یابد. به یاری پروردگار.

شاهرخ باور

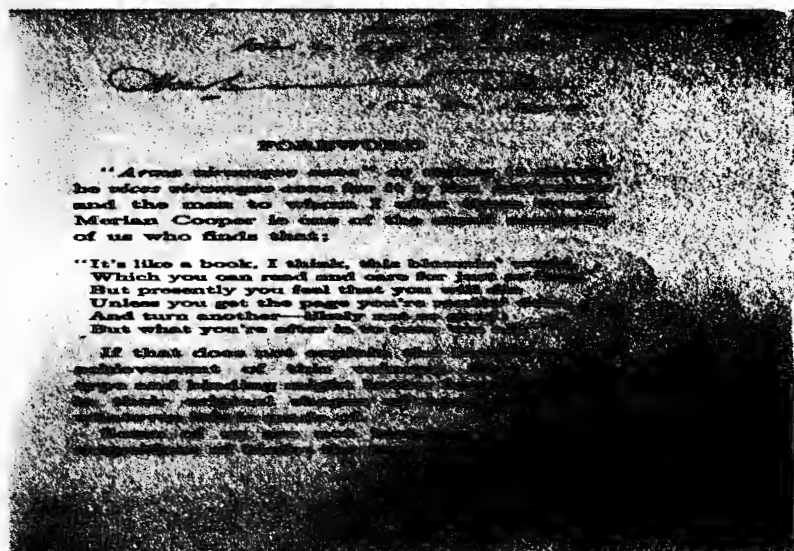
پیش‌گفتار مترجم

اهتمام به ترجمه این کتاب خود داستان مفصلی دارد. در بالای صفحه ۵ این کتاب پدرم زنده‌یاد محمود باور به انگلیسی نوشته:
«اگر زمان و عمر اجازت دهد ارزش ترجمه دارد.»

امضاء محمود باور ۱۹۴۸/۸/۱۵

تا جایی که به یاد دارم او خود هرگز فرصت ترجمه این کتاب را نیافت و ای کاش فرصت یافته بود، چون دانش و فرهنگ انگلیسی او و وقوف و احاطه‌اش به زبان و ادب فارسی بسیار گران‌سنگ بود. بعدها نیز اشتغالات دیگر فرصت بازگشت به این کتاب را به وی نداد. مرا چه در قیاس با او.

در آن سال‌ها وی ضمن مدیریت منطقه نفت‌خیز گچساران به تألیف کتاب تحقیقی و تاریخی و تبارشناسی خود به نام «کوه‌گیلویه و ایلات آن» که در سال ۱۳۲۴ منتشر شد همت گماشت. کتابی که هنوز پس از سالیان دراز یکی از کتب مرجع در زمینه کوه‌گیلویه و ایلات و عشایر آن است و مورد توجه محققان داخلی و خارجی. من هم سال‌ها به این کتاب و دست‌خط پدرم که در بالا ذکر شد و کلیشه آن را ملاحظه می‌فرمایید با حسرت می‌نگریستم و جرئت پرداختن به آن را نداشتم.



سال‌ها از عمرم به بطالت گذشت تا این که سرانجام تصمیم گرفتم بضاعت خود را در برگردان این سفرنامه ارزشمند به محک آزمایش بگذارم. امید است اشتباهات مرا که کم هم نیست به دیده اغماض بنگرند و سپاس گزار خواهم شد که در بوته نقد و آزمایش سروران قرار گیرم.

ترجمه کتاب را به روان پاک پدری که یک عمر کوشید فرزندانی برومند و تحصیل کرده و با وجدان و مفید به جامعه ایرانی تحویل دهد، تقدیم می‌کنم. هم‌چنین وظیفه خود می‌دانم که به روان پاک گردان و دلاور مردان و شیرزنان ایل بختیاری که در این کتاب از آنها نام برده شده و یا عکسشان زینت‌بخش صفحات این کتاب شده، درود بفرستم و برایشان طلب آمرزش کنم. درود خود را به تمام بازماندگان این دلاورمردان خطه بختیاری تقدیم می‌دارم و برایشان طول عمر می‌طلبم.

در ترجمه قسمتی از کتاب خود را جای این دلاوران می‌گذاشتم - خود را می‌دیدم که زن و فرزند و دردانه‌ام را روی کَلک نشاندham و با توکل به خدا

به دست سیلاب خروشان سپرده‌ام و خود پشت سرشان پا می‌زنم و پا می‌زنم و فریاد می‌کشم و دستم به جایی جز به آب، بند نیست.
در چشم اندیشه‌ام می‌دیدم که دردانه‌ام از وحشت جیغ می‌کشد و آنگاه چشم‌خانه‌ام از اشک لبریز می‌شود و لب شوری‌اش را حس می‌کنم.
بایستی رودخانهٔ لندر^۱ و رود تمبی^۲ و مارون^۳ خروشان را ببینید تا احساس مرا درک کنید.

شاهرخ باور

-
۱. گذار لندر ناحیه‌ای است کوهستانی بین مسجدسلیمان و اندیکا که ۷۲۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد و در این محل است که رود کارون خیلی باریک و عمیق می‌شود.
 ۲. رودخانه تمبی از دامنهٔ موردفیل سرچشمه گرفته از رأس شمالی آسماری بین گل‌گیر و تمبی و از چم‌فراخ مسجدسلیمان می‌گذرد و در نزدیکی شوشتر به کارون می‌ریزد.
 ۳. مارون (جراحی) نام قدیم آن طاب است که پس از اتصال چند رود دیگر از شمال دهدشت می‌گذرد و سپس وارد دشت بهبهان می‌شود و به تالاب شادگان می‌ریزد. دبی متوسط آن در فروردین ۵۳۶۰ مترمکعب در ثانیه است.
- (با تشکر از آقای عباس شهنی بابت ارسال مطالب فوق)

مقدمه مترجم

دکتر بهمن مقصودلو استاد دانشگاه کلمبیا می‌نویسد: «علف یک فیلم صامت یگانه نیست بلکه یادمانی بزرگ از زندگی پرماجرایی سه انسانی است که آن را به‌وجود آورده‌اند چرا که بدون دانستن جزئیات زندگی و شخصیت تک‌تک آنها و نیز شناختن مسیری که آنها مشترکاً پیمودند نمی‌توان از تماشای این فیلم لذت کامل برد. این سه انسان شجاع و خوش فکر و خلاق توانسته بودند در وقتی به‌هنگام و در مکانی درست گرد هم آیند.»

من خود همیشه مایل بودم بدانم این سه جهانگرد با چه انگیزه‌ای با هم به سیر آفاق و انفس پرداختند تا این که کتاب «علف» نوشته بهمن مقصودلو به‌دستم رسید. این است خلاصه‌ای از شرح زندگی آنها به‌قلم ایشان.

کوپر آمریکائی ۱۸۹۳-۱۹۷۳ در جکسون ویل فلوریدا به‌دنیا آمد. در جنگ جهانی اول با سمت خلبان در فرانسه خدمت کرد و طی حادثه‌ای به اسارت ارتش آلمان درآمد. یک‌بار هم هنگامی که گردانی را در دفاع از لهستان در برابر بلشویک‌ها رهبری می‌کرد هواپیمایش مورد اصابت گلوله ارتش روس قرار گرفت و اسیر شد. او ماجراجو، کنجکاو، ورزشکار، مشت‌زن و شناگر ماهری بود.

خانم مارگاریت هریسن جاسوسی بود که در پوشش خبرنگار روزنامه



ارنست شودساک



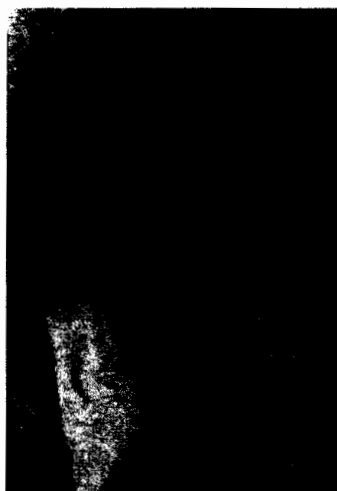
مریان کوپر

بالتیمور به آلمان سفر کرده بود. او به زبان‌های فرانسه و آلمانی تسلط کامل داشت. او تا تاریخ ۲۰ اکتبر ۱۹۲۰ که تحت شماره ۲۹۶۱ زندانی شد به جاسوسی برای اداره جاسوسی ارتش آمریکا مشغول بود. مارگاریت با کوپر که به‌عنوان سرباز لهستانی زندانی شده بود به‌حسب اتفاق با هم برخورد کردند و مارگاریت کمک‌های غذایی به کوپر داد.

کوپر در ۱۲ آوریل ۱۹۲۱ از زندان گریخت و خود را به اداره مرکزی صلیب سرخ آمریکا معرفی کرد.

خانم هریسن ۹ ماه زندانی بود و به سل مبتلا شد. او در ۲۱ اوت ۱۹۲۱ از زندان آزاد شد و به آمریکا رفت. کوپر پس از سه ماه از ورشو به برلین رفت و با مارگاریت که از آمریکا آمده بود ملاقات کرد.

ارنست شودساک در ۸ ژوئن ۱۸۹۳ در کانسیل بلافز ایوا به دنیا آمد. با قایق به سانفرانسیسکو رفت و فیلم‌بردار جنگی شد. با کشتی به فرانسه رفت و به جبهه جنگ اعزام شد. در ۱۹۱۹ به ورشو رفت و در وین با کوپر آشنا شد.



مارگریت هریسن

شودساک می گوید: «ما همدیگر را در ایستگاه قطار فرانس ژزف دیدیم. ناگهان دیدم از انتهای یکی از سکوها یک آمریکائی با لباس نظامی کثیف در حالی که یک لنگه چکمه فرانسوی به یک پا و یک لنگه چکمه آلمانی به پای دیگر دارد و یک شمشیر نیروی دریائی آمریکا به کمر بسته است به طرف من می آید. او کوپر بود که به تازگی از زندان آلمان خلاص شده بود.»

مارگاریت هریسن در دسامبر ۱۹۱۹ وارد ورشو شد. در آن زمان کوپر هم در ورشو بود و آنها با هم ملاقات کردند.

شودساک و کوپر بار دیگر در سپتامبر ۱۹۲۱ در لندن همدیگر را دیدند و تصمیم گرفتند به مناطق بکر و دور افتاده دنیا سفر کنند و از قبایل ناشناخته و آداب و رسوم آنها فیلم برداری کنند.

او گفته: «حضور در جنگ یونان و ترکیه باعث شد من مجذوب خاورمیانه شوم و از آنجا به ایران بروم.»

او در طول تحقیقاتش در انجمن جغرافیای آمریکا مطالعاتی هم درباره ایلات

و عشایر داشت و این موضوع به‌ویژه زندگی مردمی که در سرزمین‌های ناهموار میان ترکیه در کنار دریای سیاه تا خلیج فارس زندگی می‌کردند، توجهش را جلب کرد. شودساک می‌گوید «مشهور بود که کردها لباس‌ها و رسوم جالبی دارند.» کردستان یک منطقه سخت کوهستانی در مرز ترکیه و ایران و عراق بود. این‌گونه بود که ایده اولیه فیلم «علف» در ذهن آنها شکل گرفت. کوپر برای تامین منابع مالی به آمریکا رفت و با مارگاریت هریسن برخورد کرد. مارگاریت به دیدن هنری وایت در امور خارجه به واشنگتن رفت و درباره‌ی کردهای منطقه آناتولی ترکیه صحبت کردند و او گفت عشایر ایران که در کوه‌های مرکزی زاگرس زندگی می‌کنند، جذابیت بیشتری برای آنها خواهند داشت.

آنها از راه حلب و سوریه به بغداد رفتند و کوپر با یک سیاست‌مدار انگلیسی به نام سر آرنولد ویلسن آشنا شد که توصیه کرد به سراغ ایل بختیاری در جنوب ایران بروند. خانم گرتروود بل کارشناس امور خاور میانه هم که با ایل بختیاری آشنائی داشت توصیه کرد از طریق بندر محمره (خرمشهر) وارد ایران شوند.

بدین طریق بود که این سه جهان‌گرد وارد ایران شدند.

علف

ویلیام بیب در مقدمهٔ این کتاب می‌نویسد «این جملات را به انسان و ماجراجویی‌هایش تقدیم می‌کنم.»

مریان کوپر عضوی از گروه کوچک ما است که پی برده :

«این دنیای شکوفا شبیه کتابی است که می‌خوانید و از خواندنش لذت می‌برید. هر صفحه‌ای را که تمام می‌کنید صفحه‌ای دیگر می‌گشایید که شاید به خوبی اولی نباشد اما تمام صفحات را ورق می‌زنید.»

اگر این کتاب نتواند هدف از شروع خود را به خواننده القاء کند بهتر بود کاغذ در همان قالب کُنده درخت باقی می‌ماند و مرکب هم در جوهر خود.

بعضی از ما توجهی به مهاجرت پرندگان نداریم. پرواز شهباز در قعر آسمان تمام توجه دید مرا به خود جلب می‌کند، کوپر اما به چیزی جز مهاجرت انسان نمی‌اندیشد. کوپر در این کتاب مهاجرت و کوچ ایل بختیاری را از ستیغ سلسله جبال موخش و رودهای خروشان ایران به رشته تحریر می‌کشد و شکوه مناظر و مرایا، اصوات و بوها را در این درام تکان دهنده جزء به جزء به ما می‌نمایاند.

این مردم دوبار در سال به دنبال علف برای گوسفندان و گله احشام خود این سفر مشقت‌بار را به جان می‌خرند - چیزی که برای یک شهروند متمدن اصولاً قابل تصور نیست.

من ارزیابی دلاوری نویسنده را به عهده خوانندگان و به کسانی که مشتاق این کار هستند می گذارم. شاید شجاعت و پای مردی و فداکاری کوپر را بستایم که روزها در پس روزها به همراه ایل بختیاری پای بر صخره سنگ ها نهاد و در برف فرورفت و از دربندهای^۱ تنگ گذشت.

به نظر من آنچه به دست آورد مهم است که منفعل نشد و بازنگشت. من در فعالیت های اجتماعی کنار او هستم و با کمال میل از چنین انسان پیشتاز و جوینده تقدیر می کنم.

ویلیام ییب

۱. دربند: معبر تنگ و باریک در کوه. (فرهنگ معین). م